

نقل از يك سفینه خطی نفیس

سوان کتابتی که غزالی در جواب رقعہ

خواجه نظام الملک که او را جهت تدریس مدرسه

نظامیه بغداد طلب نموده بوده نوشته

بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى ولكل وجهة هو موليها اي عزيز من بدانکه حق تعالی و تقدس میفرماید که هیچ آدمی نیست که نه روی بکاری دارد که آن مقصد و قبله وی است فاستبقوا الخیرات فرمان حضرت عزت است بر اهل علم که روی بدان آرید که بهتر است و نیکو تر و اندر آن مسارعت کنید و مسابقت نمائید و خلق عالم بسه گروه شده اند یکی عوام اند که اهل غفلت اند دوم خواص اند که اهل کیاستند سیوم خاص الخاص اند که اهل بصیرت اند .

اما همت اهل غفلت بر خیر عاجل مقصور بود و چنان پنداشتند که خیر بزرگتر نعمت دنیا است و نعیم دنیا منبع مال و جاه بود لاجرم روی بدین هر دو منبع آوردند و هر دو را قره العین پنداشتند و راه نگونسازی اختیار کردند و رفعت انگاشتند و از نگونسازی مصطفی صلی الله علیه و آله خبر داد که تعس عبدال دنیا و تعس عبدال درهم اما قسم دوم بحکم کیاست ترجیح آخرت بدانستند و آیه و الاخرة خیر و ابقی ایشانرا مکشوف شد و نیز بدانستند که ابدی باقی از فانی منقضی بهتر است پس ازین معنی روی از دنیا بتافتند و آخرت را قبله خود ساختند و آن قوم نیز مقصر بودند که آنچه بهتر مطلق بود طلب نکردند قوم سیوم که خاص الخاص و اهل بصیرت شد بدانستند که هر چه و رای آن چیزی است از جمله افلان و الغافل من احب الاقل و داستان خلیل علیه السلام اشارت بدینست و همچنین بدیدند و بدانستند که دنیا و آخرت

هر دو آفریده شده اند و معظم این هر دو منکح و مطعم است و بهایم را در این شرکت است این چنین چیز را پس مرتبتی نباشد و حضرت عزت پادشاه بر قدرت این همه برتر و بهتر است والله خیر و ابقی و این مقام مقعد صدق است عند ملیک مقتدر و این قوم را حقیقت لاله الا الله مکشوف شد و بدانستند که هر چه آدمی در بند آن است بنده آن است و آنچه معبود اوست و بدانکه هر کرا جز حق مقصود می باشد تو حید وی تمام نیست و از شرك خفی خالی نیست و چنانکه طبقه اول در حق دوم بودند و همچنین طبقه دوم در حق طبقه سیوم عوام بود .

فاما صدرالوزارة بلغه الله المقامات دعا گوی را از جای نازل بجای رفیع میخواند ما نیز او را باعلی علین میخوانیم از اسفل السافلین که مقام گروه اول است که یاد کرده آمد و اعلی علین مقام گروه سیوم است و قد قال صلعم من اتی الیکم معروف و فکافیوه .

اکنون چون از اجابت عاجز بودم ازین مکافات چاره نیافتم چنان کند که بزودی از حضیض درجه عوام بدرجه خاص الخاص انتقال کند که راه از طوس و بغداد بحق عزا سه هر دو یکی است و جای نزدیکتر و جای دورتر نیست اما راه از این سه مقام متفاوتست و بحقیقت شناسد و اگر یک فرض از فرایض دین که حدود الهی اند فرو گذارند یا کبیره از محظورات شرع ارتکاب کند یا بمظالمی از دل خویش رخصت یابد یا آنکه شب آسوده بخسبد و در همه ولایت از او یک رنجور بود و اگر چه خویشتن را قدری نهد درجه وی حضیض مقام اول نیست و از جمله اهل غفلت اولئک هم الغافلون لاجرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون .

آمدیم بحدیث مدرسه بغداد بحمد الله تعالی طلب آنچنان از پیش برخاسته است که اگر بغداد را بطوس آوردندی هیچ حرکت از اینجانب نبودى بلکه اگر تملك بر تملك گوارانده مهنا بغزالی دهند بدان التفات نرود اشتیاق حرکت و طلب شوکت

کسی را بود که حرص او غالب باشد اما اگر کسی که حرص او غالب نباشد و عمر او دو دور کشید او را وقت فراغت نه وقت سفر عراق پس داعی منتظر است از آن مکارم الاخلاق که این اعتذار قبول کند و بقدر کند که غزالی آنجا رسید و فرمان حق تعالی در رسیدن نه تدبیر مدرسی دیگر باید کرد امروز را همان روز انکار دایزد تعالی آن صدر جهان را بحقیقت ایمان که درای صورت ایمان است آراسته دارد.

توبه

از بس که شکستم و بیستم توبه

فریاد همی کند ز دستم توبه

دیروز بتوبه ای شکستم ساغر

امروز بساغری شکستم توبه

سلمان ساوجی

(باخود منشین)

در راه بگمانگر نه کنر است و نه دین

یک گام ز خود برون نه ز راه بین

ای جان جهان ! تو راه اسلم بگزین

با ما سیه نشین و با خود منشین

ابوسعید ابوالخیر

عاقبت کار جمله محمود است

شنیدم ام که درین طارم زر اندوست
 خطی که عاقبت کار جمله محمود است
 ز تاب قهر میندیش و نا امید مباحث
 که زیر سایه جود است هر چه موجود است
 مرا ز حال قیامت شد اینقدر معلوم
 که لطف دوست همه آن کند که ببود است
 مگر که هم کرم او کند تدارک ما
 و گرنه کی است که او دامنی نیالود است ؟

آذری



از آثار اساتید باستان

چون تیغ بدست آری مردم نتوان گشت
 زدیک خداوند بدی نیست فرامشت
 این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند
 انگور نه از بهر نیندست بچرخشت
 عیسی برهی دید یکی کشته فتاده
 حیران و شد و بگرفت بدنمان سرانگشت
 گفتم که : کرا کشتی تا کشته شدی زار
 تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

خرد

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود
 از مودیم بیک جرعه می حاصل بود
 گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می
 در هر کس که زدم بیخود و لایمقل بود
 خواستم سوز دل خویش بگویم باشم
 بود او را بزبان آنچه مرا در دل بود
 دولتی بود ز وصل تو شبی مهری را
 حیف و صدحیف که بس دولت مستعجل بود

مهری



پژوهشگاه علوم انسانی
 رتال جامع علوم انسانی